

تصویر دنیای معاصر در پرتو کرونوپلیتیک



ولادیمیر استپانویچ نیکیتین

(Vladimir Stepanovich Nikitin)

ترجمه و توضیحات داخل [...] ابراهیم شیری

به درخواست فعالان جنبش سراسری «نظم روسی»، به عنوان رئیس شورای هماهنگی آن، بر اساس زمان‌بندی، نظر خود را در مورد آنچه در دنیای معاصر اتفاق می‌افتد، بیان می‌کنم. من سعی خواهم کرد نشان دهم که چگونه تصویر جهان از دیدگاه‌های مختلف در مقیاس کیهانی، در سطح سیاره‌ای و در مورد وضعیت بشر تغییر کرده است.

ابتدا در مورد مفاهیم **کرونوپلیتیک** مفهومی است که به ندرت استفاده می‌شود، اما اکنون زمان آن فرارسیده است. کرونوپلیتیک بر خلاف ژئوپلیتیک به عنوان یک ابزار برای تسلط بر فضا، مستلزم تسلط بر زمان است. بنظر من، کرونوپلیتیک عبارت از توانایی دولت و جامعه برای پاسخ‌گویی آگاهانه و مؤثر به چالش‌های زمان است. کرونوپلیتیک، یعنی تسلط بر قوانین زمان در پیوند با قوانین مکان، طبیعت و توسعه اجتماعی.

] در مورد مفهوم **کرونوپلیتیک** لازم به ذکر است که این واژه اساساً به همین ترتیب در زبان فارسی به کار رفته است. اما بنا به تشخیص و ترجیح من، بهتر و دقیق‌تر این است که بمعانی **رمان‌سنجی سیاسی، گاه‌شناسی سیاسی، گاه‌نگاری سیاسی یا تاریخچه سیاسی رویدادها** ترجمه شود. با این توضیح مختصر، در ادامه همین متن، به همان معانی و یا به شکل کرونوپلیتیک به کار خواهم برد. باضافه این، تمام برجسته‌نمایی‌ها از نویسنده،

اما تمام جملات، عبارات، کلمات یا توضیحات داخل این علامت [...] در متن، از من است. از این رو، ضرورت نوشتن مقدمه یا مؤخره برای این اثر از طرف من منتفی شد. مترجم.]

تصویر جهان، تصویر چگونگی حرکت ماده و چگونگی تفکر ماده است. سنگ بنای زمان‌شناسی حرکت و تفکر است که به ما امکان می‌دهد بفهمیم چه اتفاقی می‌افتد، چه کسی مقصر است و چه باید کرد.

درباره ماهیت کرونوپلیتیک

کرونوپلیتیک، سلاح پیروزی رهبری مردم است. به هر حال، رهبری به معنای پیش‌بینی است. ماهیت کرونوپلیتیک عبارت از این است که با داشتن موهبت آینده‌نگری، می‌توان با آموختن درس‌هایی از گذشته بر زمان حال تأثیر گذاشت. می‌توان و باید در پاسخ به چالش‌های زمانه، با کمک تفکر متناسب با زمان و یک دستگاه مفهومی به‌روز، حرکت فرآیندهای اجتماعی را در مسیر درست هدایت کرد. ابزار کارآمد برای اجرای کرونوپلیتیک، عبارت است از حقیقت خلاق مبتنی بر وحدت فکر، گفتار و کردار. فکر بیان شده کامل در یک کلمه، حامل معنا و انگیزه انرژی معنوی است که در آگاهی انسان و در روح او الهامات، درون‌انگیزی‌ها و اندرزهای خلاق را برمی‌انگیزد و اراده انسان و مردم را برای خلاقیت و مبارزه، برای زهد فداکارانه، برای کار و سلحشوری قهرمانه به خاطر هدف بزرگ بسیج می‌کند.

کرونوپلیتیک- بمعنی توانایی رهبر برای ترکیب جهان‌بینی سنتی افرادی است که آن‌ها را با ایده جذاب زمان حال رهبری می‌کند. چنین ایده‌ای از قدرت سازمان‌دهی، بسیج و تحول‌بخش عظیم برای جامعه و طبیعت برخوردار است.

ولادیمیر ایلیچ لنین و یوسف ویساریونویچ استالین، رهبران انقلاب پرولتری، بنیانگذاران کرونوپلیتیک در روسیه بودند. لنین موفق شد ایده

جذاب سوسیالیسم را با جهان‌بینی ژنتیکی مردم روسیه تلفیق نماید. این در هم‌آمیختگی در جریان انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر پیروز شد. رهبر پرولتاریا در کار علمی «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم»، قانون اساسی گاه‌نگاری سیاسی - قانون مطابقت بین زمان و تفکر را تشریح کرد. او نوشت: «تصویر جهان، تصویری از چگونگی حرکت ماده و نحوه تفکر ماده است». لنین دریافت که برای مدیریت استراتژیک جامعه در مسیر آینده، باید روح زمانه را عمیقاً احساس کرد و مطابق با آن اندیشید. یعنی ماهیت عصر حاضر و ویژگی‌های آن را در فضای خاص روی کره زمین فهمید و درک کرد. به عبارت دیگر، هر عصری باید تفکر خاص و دستگاه مفهومی روزآمد مبتنی بر تفکر علمی پیشرفته خود را داشته باشد.

لنین بر اساس قانون کرونوپلیتیک مطابقت زمان و تفکر، جوهره دوران معاصر خود را آشکار کرد. او آن را دوران امپریالیسم نامید و امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در یک کشور خاص - روسیه - اثبات کرد.

یوسف استالین، جانشین ولادیمیر لنین، در طول سال‌های ساخت عملی سوسیالیسم روش کرونوپلیتیک جدید را برای مدیریت جامعه بنیان گذاشت. او در واقع چنین قانون کرونوپلیتیک را به عنوان قانون وحدت مکان و زمان تدوین و در عمل

به کار بست و به روشنی نشان داد که استراتژی‌های انتزاعی برای توسعه یک کشور، جدا از زمان و مکان خاص، از جهان‌بینی و آداب و رسوم یک قوم خاص، غیرقابل دوام هستند. و همچنین- قانون تفکیک‌ناپذیری پیوند بین زمان‌ها و نسل‌ها، قانون تأثیر معنادار بر سیر زمان توسط آرمان مردم بر آینده، قانون حرکت موفق (همگامی با زمان) و قانون پیشرو توسعه (زمان، به پیش) را تبیین کرد.

استالین در حین تدارک برای دفع تجاوزات امپریالیست‌ها، رویکرد کرونوپلیتیک را برای درک و تدوین استراتژی، تاکتیک‌ها و شعارها به کار برد. او در فوریه ۱۹۲۱، در کنفرانس سراسری کارگران صنایع سوسیالیستی، تفکر کرونوپلیتیک را خاطر نشان کرد و به وضوح مشکل زمان برای نجات اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را نشان داد. استالین گفت: **«ما ۵۰ تا ۱۰۰ سال از کشورهای پیشرفته عقب مانده‌ایم. این فاصله را باید در عرض ۱۰ سال دیگر طی کنیم. یا این کار را می‌کنیم، یا ما را له خواهند کرد»**. به دنبال این، هدف راهبردی کرونوپلیتیک، تاکتیک‌های مهار مؤلفه مخرب زمان و تسریع در مؤلفه خلاق را که در یک شعار کوتاه، اما پرطنین «زمان، به پیش!» بیان می‌شد، پی گرفت.

استالین تکنیک‌های مؤثر کرونوپلیتیک را ابداع و به کار برد که به اتحاد شوروی اجازه داد طی ۱۰ سال مسیر را طی کند و به سطحی از توسعه برسد که

کشورهای پیشرو سرمایه‌داری در عرض ۵۰ تا ۱۰۰ سال به آن سطح رسیده بودند. استالین به لطف زمان‌شناسی ماهرانه، توجه مداوم به حرکت و تغییر جهان، و همچنین تعدیل‌های مربوطه در تفکر حزب، دولت و مردم، موفق شد توده‌ها را برای پیروزی در جنگ کبیر میهنی بسیج کند، به چالش هسته‌ای ایالات متحده پاسخ شایسته بدهد و برای موفقیت اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در تسخیر فضای کیهانی شرایط کافی فراهم آورد.

موضوع کرونوپلیتیک در کتاب‌ها و مقالات لئونید گریگوریویچ آنتی‌پنکو، دانشمند دانشکده فلسفه آکادمی علوم روسیه («درباره پروژه روسی تسلط بر زمان»، «در مورد پیش نیازهای فلسفی و فیزیک-ریاضی تکوین کرونوپلیتیک») و غیره با جزئیات و عمیق‌تر تشریح شده است.

در باره مقیاس کیهانی کرونوپلیتیک

آکادمیک ولادیمیر ورنادسکی در آثار علمی خود مانند «مشکل زمان در علم معاصر»، «درباره زندگی (زیست‌شناختی) زمان»، «اندیشه علمی به عنوان یک پدیده جهانی» سهم قابل توجهی در درک مسئله زمان و ارتباط آن با تفکر داشت. ورنادسکی در همان سال ۱۹۳۱، طی گزارشی با عنوان «مشکل زمان در علم معاصر» نوشت: «ما تازه به درک قدرت شکست‌ناپذیر اندیشه علمی، این بزرگترین قدرت خلاق شخصیت انسانی، بزرگترین تجلی قدرت کیهانی آن، که حکمرانی آن در پیش است، شروع کرده‌ایم». آکادمیسین روس به رابطه عمیق بین زمان کیهانی، زمین‌شناسی، بیولوژیکی و فیزیک-ریاضی پی برد.

ورنادسکی از این ایده حمایت کرد که «در دوره‌های مختلف کیهانی، همه مفاهیم اساسی - از جمله زمان - می‌توانند به طور چشمگیری متفاوت باشند». او تصریح کرد که «عصر فضا دارای یک چارچوب زمانی در ارتباط با تکامل کیهان است» و برای درک کاملتر واقعیت، لازم است مقیاس کیهانی تفکر را به کار گرفت. او در این باره چنین نوشت: «درک علمی به معنای ایجاد یک پدیده در چارچوب واقعیت علمی کیهان است... در قرن بیستم، سه لایه مجزای واقعیت شامل پدیده‌های فضای کیهانی، پدیده‌های سیاره‌ای (طبیعی) و پدیده‌های میکروسکوپی معلوم

شد... ما مانند ۲۵۰۰ سال پیش، در حال تجربه کردن یک تغییر ریشه‌ای در جهان‌بینی علمی هستیم. در قرن بیستم، به طور همزمان، در طول کل خط علم، تمام ویژگی‌های اصلی تصویر کیهان به طور اساسی تغییر کرد... تصورات ما در مورد ماده، انرژی، زمان، مکان، زمان کیهانی، زمان زمین‌شناسی، بیولوژیکی و فیزیک-ریاضی به شدت در حال تغییر است... جهان‌بینی جدید که تفکر ما را به طور اساسی تغییر می‌دهد، در حال پیدایش است».

این جهان‌بینی جدید، انسان‌شناسی و تفکر کیهانی نامیده شد. تفکر کیهانی از ترکیب انواع قبلی-اسطوره‌ای، مذهبی و علمی تشکیل یافته است.

ورنادسکی بر این امر تأکید کرد و حداکثر روش علمی برای درک واقعیت جدید را بر اساس پیوند ناگسستنی زمان‌ها و نسل‌ها و بر اساس ذهن جمعی مردم تعریف کرد. از نظر علمی اینگونه به نظر می‌رسد: «دانش علمی واقعی تنها با تجمیع تمام اشکال آگاهی علمی و فلسفی، اسطوره‌ای و مذهبی، ادبی، هنری و روزمرهٔ انسان به دست می‌آید».

تصویر جهان در قرن بیست و یکم در مقایسه با آغاز قرن بیستم، به طور قابل توجهی تغییر کرده است. ما سعی می‌کنیم تصویر امروزی جهان را بر اساس مقیاس کیهانی و قانون کرونوپلیتیکِ مطابقت بین زمان و تفکر درک کنیم.

طبق معیارهای کیهانی چه اتفاق می‌افتد

از نقطه نظر قوانین فضا و زمان کیهانی، در قرن بیست و یکم تغییر دوره‌های کیهانی که بیش از دو هزار سال به طول انجامید، آغاز شده است. این تغییر دوران با تغییر جهان‌بینی حاکم بر بشریت همراه است. امروزه جهان‌بینی غالب تمدن غرب، انسان‌محوری است.

به عقیده نیکلای بردیایف، فیلسوف روس، انسان‌محوری به عنوان جهان‌بینی غالب غربی توسط مذهب مسیحی بیش از دو هزار سال پیش شکل گرفت. بردیایف در این باره نوشت: «مسیحیت انسان را از سلطه طبیعت آزاد کرد و آن را از نظر معنوی در مرکز جهان قرار داد. حس انسان‌گرایی با انسان باستان بیگانه بود. زیرا، تصور می‌کرد جزء تفکیک‌ناپذیر طبیعت است. فقط مسیحیت این احساس انسان‌محوری را که به نیروی محرکه اصلی دوران جدید تبدیل گردید، به انسان داد. انسان در مرکز این احساس قرار دارد و او را بالاتر از طبیعت قرار می‌دهد... مسیحیت فرآیند رهایی روح انسان را از طریق جدا شدن از زندگی درونی طبیعت به انجام رساند... ماشینی شدن طبیعت که با درک آن به عنوان یک مکانیسم مرده و نه یک موجود زنده همراه بود، آغاز شد.»

اندیشمند روس، ۱۰۰ سال پیش متوجه شد و به بشریت هشدار داد که مسیحیت غربی

مسیر فاجعه‌باری را طی می‌کند. او چنین نوشت: «دیالکتیک کاتولیک در مورد انسان به گونه‌ای است که خودتأییدی انسان به خود ویرانگری انسان منجر می‌شود. و آشکار شدن بازی آزادانه نیروهای انسانی که به هدف بالاتر مقید نیست، به خشک شدن نیروهای خلاق منتهی می‌شود».

اکنون، در قرن بیست و یکم، حقانیت بردیایف کاملاً آشکار شده است. انسان‌محوری به عنوان جهان‌بینی که انسان را به عنوان فاتح همه‌کاره طبیعت تجلیل می‌کند، نخبان جامعه را به سمت مصرف بی‌حد و حصر و مالکیت بی‌حد و حصر بر دارایی‌های مادی رهنمون شده، پول را از ابزار اقتصادی به مرتبه‌ی خدایی ارتقاء داده و به نابرابری آشکار اجتماعی مشروعیت بخشیده، ویژگی‌های خلاقانه‌ی خود را از دست داده و جهان را به سوی نابودی طبیعت و مرگ بشریت سوق می‌دهد.

برای محافظت در برابر چنین مدیریت غیرمنطقی، زمین به عنوان یک دستگاه خودتنظیم، سازوکارهای جبرانی خود را برای حفظ شاخص‌های حیاتی «روشن» می‌کند، اما آن‌ها بی‌حد و حصر نیستند. این موضوع را دانشمندان مرکز دولتی مشاهدات ابزاری محیط و پیش‌بینی فرآیندهای ژئوفیزیکی به سرپرستی ایگور یانیتسکی، در سال ۲۰۰۱ به

طور رسمی به دولت فدراسیون روسیه اعلام کردند. این مرکز «توصیه‌های روش‌شناختی برای محافظت در برابر تأثیرات منفی اطلاعات انرژی» را که اوج آن توسط دانشمندان در آغاز قرن بیست و یکم پیش‌بینی شده بود، به رهبری کشور ارسال کرد. مشتری اصلی چنین تحقیقاتی وزارت دفاع فدراسیون روسیه بود.

دانشمندان استدلال نمودند که «تمدن مبتنی بر انسان‌مداری شرورانه نمی‌تواند در مقابل چالش‌های زمانه در قالب «مجموعه قصاص طبیعت» مانند بلایای آب و هوایی، دیگر بلایای طبیعی و شیوع بیماری‌های شناخته و هنوز ناشناخته مقاومت کند».

به گفته دانشمندان این مرکز، «تغییر جهان‌بینی از انسان‌محوری به اصل کیهانی که در دنیای علم، انسان‌شناسی نامیده می‌شود»، تنها راه فعال برای محافظت از فجایع آتی می‌تواند باشد. انسان‌شناسی، جهان‌بینی هزاره سوم و بر قوانین عمومی کیهان مبتنی است که هدف آن نه تسلط انسان بر طبیعت، بلکه توسعه هماهنگ انسان، جامعه و طبیعت در یک کیهان واحد است. برخلاف انسان‌محوری همراه با راه‌اندازی «جنگ همه بر علیه همه» آن برای تصاحب اموال مادی، شعار اصلی انسان‌گرایی «صلح بر جهان» است. انسان‌گرایی از استراتژی تسلط برگزیدگان بر جهان به استراتژی به نفع هماهنگی

جهانی برای همه روی می‌آورد. این هماهنگی جهانی مبتنی بر درک متقابل و شناخت است که هدف تمدن زمینی آینده، تملک دارایی مادی نخواهد بود. بلکه، رشد ذهن فرد خلاق، حفظ طبیعت طبیعی و مبارزه برای طولانی کردن عمر انسان که در هماهنگی با جامعه، طبیعت و کیهان زندگی می‌کند، خواهد بود.

در عین حال، دانشمندان پیش‌بینی کردند که در دهه‌های اول قرن بیست و یکم به اصطلاح «زمان تحول» آغاز خواهد شد. در این دوره، ملت‌ها، مردمان و دولت‌هایی که برخلاف «منافع» کیهان و متضاد با هارمونی کیهانی زندگی می‌کنند، تأثیرات طبیعت، از جمله، به شکل تبدیل جهش‌زای میکروارگانیزم‌های خنثی به سمی را به شدت تجربه خواهند کرد. اطلاعات مربوط به تأثیر بیماری‌های واگیر در سال ۲۰۰۱، در مقاله مندرج در روزنامه «ترود [کار]»، زیر عنوان «آیا سیاره جامد است»، داده شد.

متأسفانه، این هشدار جدی دانشمندان را مقامات روسیه ناشنیده و نادیده گرفتند. موضوع تأثیرات منفی انرژی-اطلاعاتی در طول گذار از انسان‌محوری به انسان‌گرایی به طور عمیق مورد مطالعه قرار نگرفته است. به ناحق، زمان صحت نتیجه‌گیری دانشمندان این مرکز را تأیید کرد. یکی از اولین کسانی که توجهات را به این موضوع جلب کرد، **آندری آنتونوف**، معاون رئیس فرهنگستان علوم و هنر پتروفسکی بود. او مقاله روزنامه «ترود» را نیز برایم فرستاد.

وقت آن است که رسماً اعتراف کنیم که از نقطه نظر کرونوپلیتیک، مشکل اصلی زمان حاضر برخلاف آنچه که به ما القاء می‌کنند، مالی و اقتصادی نیست. بلکه، یک بحران فراگیر ایدئولوژیک است. پیش‌بینی دانشمندان در مورد «عوامل قصاص» نیز به واقعیت پیوست. بگونه‌ای، که برای کاهش سرعت گذار به انسان‌گرایی، همه‌گیری ویروس کرونا تمام جهان و تا حدود زیادی آمریکا را به عنوان سنگر انسان‌محوری فراگرفت. در ضمن، ولادیمیر ورنادسکی حتی در سال ۱۹۴۳ هشدار داد که دنیای میکروب‌ها قوی‌ترین نیروی زمین‌شناسی سیاره‌ای است و باید توجه علم را بر مطالعه ویروس‌هایی متمرکز کرد که برای اولین بار به عنوان یک گونه جدید توسط **دمیتری ایوانوفسکی**، دانشمند روس در قرن نوزدهم کشف شد.

من در کتابم با عنوان «تفکر کیهانی - کلید خروج از بحران جهانی» که در سال ۲۰۱۴ منتشر شد، در مورد بحران جامع ایدئولوژیک و راه‌های خروج از آن با جزئیات بیشتر توضیح داده‌ام.

درباره وضعیت بحرانی سیاره زمین

از نقطه نظر قوانین طبیعت، سیاره زمین در قرن بیست و یکم، وارد مرحله‌ای از اضافه بار شدید انسانی و تکنولوژیک شده است. **دونلا و دنیس میدوز**، دانشمندان آمریکایی در سال ۱۹۷۲ دنیای معاصر و تعامل آن بین بشر و زیست‌کره (بیوسفر) را در شش پارامتر شامل تعداد جمعیت، حجم تولیدات صنعتی، حجم مواد غذایی، ذخایر منابع طبیعی، سطح آلودگی محیط زیست و همچنین میزان ناهماهنگی اجتماعی-اقتصادی در جامعه انسانی بررسی کردند. **دانشمندان، از طریق مدل‌سازی ریاضی و رایانه‌ای از توسعه خودبه‌خودی و کنترل‌نشده بیشتر جهان، به این نتیجه رسیدند:** «دنیای سنتی با نرخ رشد اقتصادی و جمعیتی، با ساختارهای اقتصادی-اجتماعی مسلط خود، به دلیل محدودیت در منابع طبیعی و ناهماهنگی اجتماعی-اقتصادی جامعه جهانی، در حوالی سال ۲۰۲۵ به مرحله فروپاشی وارد خواهد شد». دانشمندان گزارش خود تحت عنوان «**محدودیت‌های رشد**» را به باشگاه رم ارائه کردند [باشگاه رم در کنار باشگاه بیلدربرگ، انجمن اقتصادی داووس و جنبش صهیونیسم، یکی از اهریمنی‌ترین تشکیلات امپریالیسم جهانی است].

امروز می‌بینیم که پیش‌بینی میدوزها در حال تحقق است. در سال ۲۰۲۰، برخی از ویروس‌های

کرونا که قبلاً ناشناخته بودند، ضربه شدیدی به اقتصاد جهانی وارد آوردند. قیمت نفت کاهش یافت و کل بخش‌های خدمات، حمل‌ونقل و صنعت را متوقف شد. اما این تازه شروع کار بود. این چالش زمان است، برای پاسخ مناسب به آن باید به طور جدی وارد کرونوپلیتیک شویم.

در این شرایط، ارزیابی صحیح عامل زمان و درک تصویر جدید جهان مهم است. این دقیقاً همان چیزی است که دانشمندان مرکز روسیه برای مشاهدات ابزاری محیط و پیش‌بینی فرآیندهای ژئوفیزیک به دولت روسیه در سال ۲۰۰۱ دربارهٔ آن هشدار دادند. آنها توجه رهبری کشور را به «**کشف سیر سینوسی زمان زمینی که اساس آن را چرخهٔ دو هزار سالهٔ نظم پیشرو خورشیدی تشکیل می‌دهد**»، جلب کردند. در این رابطه، همانطور که دانشمندان خاطرنشان کردند، «گذار از هزارهٔ دوم به هزارهٔ سوم به عنوان یک فرآیند فیزیکی کوانتومی رخ می‌دهد و نقطهٔ تغییر در نشانهٔ وجود را تشکیل می‌دهد. اما اگر ۲۰۰۰ سال پیش فاز بعدی سینوسی هسنی دارای علامت منفی بود، این بار تغییر در علامت وجود - **از منفی به مثبت** - رخ خواهد داد. این گذار از گرایش‌های وجودی منفی غیرمنطقی به تمایلات مثبت، قابل توجه است. اما برای ممانعت از ورود بسیاری از اصول غیرمنطقی که طی دو هزار سال اخیر به این آیندهٔ بهتر، طبیعت دارای زرادخانه‌ای از وسایل است که استفاده از آنها برای ما به عنوان

انواع بدبختی‌ها و ناملایمات از جمله درگیری‌های اجتماعی، بیماری‌های همه‌گیر شناخته‌شده و هنوز ناشناخته، تغییر در پراسنجه‌های محیطی معمول، بلایای طبیعی و غیره تلقی می‌شود». باور چنین پیش‌بینی توسط دانشمندان دشوار است. دولت فدراسیون روسیه نیز آن را باور نکرد. اما زمان و تجربه پیش‌بینی‌های آن‌ها را تأیید کرده است: همه‌گیری کرونا یک واقعیت است. این بدان معناست که ما باید یافته‌های دانشمندان را عمیق‌تر مطالعه کنیم.

به عقیده **آرکادی پاولوویچ فدوتوف**، دکتر علوم فنی، برنده جایزه دولت فدراسیون روسیه، بنیانگذار علم جدید - مطالعات جهانی که به مطالعه دنیای مدرن می‌پردازد، روسیه دوباره یک مأموریت جهانی-تاریخی برای برای تجهیز بشریت به علم پیشرفته در مورد دنیای معاصر و نظریه نجات دارد. این موضوع در کتاب **«مطالعات جهانی. مبانی علم تمدن تحت کنترل زمینی»** او، منتشره در سال ۲۰۰۹ و وسیعاً مورد بررسی قرار گرفته است.

در مورد نقطه عطف در تکامل اجتماعی بشریت

از منظر قوانین توسعه اجتماعی موارد زیر اتفاق می‌افتد. هموطن ما **الکساندر زینوویف**، فیلسوف مشهور جهان در اثر علمی خود بنام **«عامل تفاهم»** خاطرنشان کرد که **«در نیمه دوم قرن بیستم، یک تحول کیفی در تکامل اجتماعی بشر رخ داد که**

جوهر آن، اولاً در گذار از عصر جوامع (گروه‌ها و ملت‌ها) به عصر ابر جوامع (ساختارها و تمدن‌های فراملی) و ثانیاً، در تبدیل روند تاریخی از خودانگیختگی و غیرقابل کنترل به طرح‌ریزی و قابل کنترل نهفته است». در قرن بیست و یکم، تکامل اجتماعی بشریت با گذشتن از مراحل قومیت، ملت و تمدن، به مرحله جهانی شدن، یعنی مرحله توسعه بشریت بعنوان یک کل وارد شد. دوره برخورد تمام تمدن‌ها و طبقات جهانی برای حق مدیریت توسعه بیشتر بشریت طبق پروژه خود آغاز شده است.

یکی دیگر از ویژگی‌های جامعه معاصر این است که توسعه سریع علم، انقلاب چهارم صنعتی، گذار از عصر صنعتی به عصر اطلاعات، رقومی شدن تمام حوزه‌های زندگی، رشد بی‌سابقه فضای مصنوعی در طبیعت و تطبیق سریع هوش مصنوعی به ایجاد یک **دنیای مجازی** قدرتمند منجر شده است که **دنیای واقعی** را به طور فزاینده مبهم و به تابعیت خود درمی‌آورد. این امر کل ساختار جامعه انسانی و حوزه‌های زندگی آن، از جمله، تفکر انسان را به طرز کیفی تغییر داده است. اصل «**هستی آگاهی را تعیین می‌کند**»، مشخصه دنیای واقعی، که مارکسیسم بر آن استوار است، **در دنیای مجازی کاربرد ندارد**. در آن، آگاهی مردم توسط مناظر روی صفحه تلویزیون یا تصاویر پوسترها که معماران فعلی

جهان ایجاد کرده و به افراد ساده لوح نشان می‌دهند، مشخص می‌شود. آن‌ها کیستند؟

در مقایسه با عصر صنعتی که مشخصه آن تقابل بین بورژوازی و پرولتاریا و برتری سرمایه صنعتی بود، در ابرجامعه مدرن، ساختار طبقاتی در حد قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده و پیچیده‌تر شده است. منحصر به فرد بودن ابرجامعه در این واقعیت نهفته است که در آن، همراه با پرولتاریا، که در قرن بیست و یکم چیزی برای از دست دادن به جز زنجیرهای خود نداشت، طبقه تحقیرشده‌تری بنام **پریکاریات** در آن ظاهر شده است. **این طبقه به راحتی از طریق فناوری دیجیتال [رقومی] کنترل می‌شود و نیروی محرکه بسیاری از انقلاب‌های رنگی است.** گای استندینگ، جامعه‌شناس انگلیسی، در کار علمی خود با عنوان «**پریکاریات - طبقه خطرناک جدید**» این موضوع را به تفصیل شرح داده است.

[پریکاریات، ناشهروند بی‌قرار در جامعه‌شناسی و اقتصاد، به نوعی طبقه اجتماعی گفته می‌شود که از افراد بی‌ثبات و ناپایدار (از نظر وضعیت شغلی و معیشتی) تشکیل شده است. این بی‌ثباتی، تزلزل و مخاطره، شرط وجود و هستی این طبقه است و سبب فقدان امکان پیش‌بینی و امنیت مادی یا روانی برای اعضای آن خواهد شد. این اصطلاح یک تک‌واژه چند

وجهی است که با ادغام اصطلاحات متزلزل و پرمخاطره با پرولتاریا به دست می‌آید. بر خلاف طبقه پرولتاریای کارگران صنعتی در قرن بیستم که فاقد وسایل تولید خود بودند و از این رو، نیروی کار خود را برای ادامه زندگی به فروش می‌رساندند، مشکل اعضای پریکاریات نه فقط گرفتاری و درگیری مربوط به کار است، بلکه آن‌ها مجبورند وظایف بسیار زیادی را برای دسترسی به شغل و درآمد مناسب انجام دهند. وظایف و فعالیت‌هایی بدون مزد و پاداش که برای حفظ حیات و کار آن‌ها بسیار ضروری و اساسی محسوب می‌شود. به عنوان مثال، آن‌ها باید برای پیدا کردن کار موقت (با حقوق زیر خط فقر و بدون مزایا) در یک کارگاه، در حاشیه شهر به هر زحمتی که شده جا و مکانی برای استراحت و تجدید قوا پیدا کنند و با هر وسیله نقلیه ممکن خود را سر ساعت به کارگاه برسانند. پریکاریات‌ها هر لحظه، اضطراب بدی کار و موقت بودن آن، مشکلات مسکن، ایاب و ذهاب، گرانی سوخت، تورم و ... را دارند.

به‌ویژه، مواردی از قبیل اشتغال نامنظم و بی‌کاری به عدم امنیت شغلی می‌انجامد و در نتیجه، پریکاریات (وجود متزلزل و ناپایدار) ایجاد می‌شود. ظهور این طبقه به تبعات سرمایه‌داری نئولیبرال نسبت داده شده است. نقل بواسطه مترجم [از این نشانی](#)].

درک این نکته حائز اهمیت است که در ابرجامعه مدرن سرمایه نه، بلکه، ابرسرمایه غالب است. ابرسرمایه، سرمایه صنعتی نیست، بلکه سرمایه

سوداگرانه مالی است و آن بر «مکانیسم پولی» در قالب نظام بانکی و مؤسسات مالی دولت‌ها مسلط است و از این «اختاپوس بانکی» به عنوان ابزاری برای اعمال قدرت بر جامعه و ابرجامعه استفاده می‌کند. به عقیده فیلسوف الکساندر زینوویف، ابرسرمایه برای تسلط خود یک ابراقتصاد بر اقتصاد، یک ابرایدئولوژی بر ایدئولوژی و یک ابردولت بر دولت ایجاد می‌کند.

هدف ابرسرمایه- عبارت است از تضمین تسلط خود بر جهان از طریق ارتقاء پول به مرتبه خدایی و سلطه پول بر تولید کالا، بردگی پولی تولیدکنندگان و مصرف کنندگان، سرقت از کارفرمایان و کارگران از راه بیگانه کردن مردم با واقعیت و مجبور کردن آنها به زندگی در دنیای مجازی که توسط سفته‌بازان مالی، با ایمان به ارزش‌های ساختگی ایجاد شده است. این رباخواران جهانی دلار آمریکا را که فدرال رزرو ایالات متحده، یعنی یک شرکت خصوصی می‌تواند به میزان نامحدود چاپ کند، به ارزش کاذب اصلی تبدیل کرده‌اند و با این «کاغذ شکلات‌های رنگی» طلای واقعی، الماس، نفت، گاز و سایر ثروت‌های طبیعی، تجهیزات و مواد غذایی مردم فریب‌خورده را تاراج می‌کنند.

برای مقابله با این چالش زمان در عصر معاصر، به تعریف گنادی زیوگانف «امپریالیسم مالی»، دانش «سرمایه» مارکس و رویکرد طبقاتی قدیمی دیگر کافی نیست. درک ابرسرمایه به یک رویکرد سوپر طبقه نیاز دارد. درک این نکته مهم است که ابرسرمایه فقط تا حدی به عنوان

سرمایه عمل می‌کند و قبل از هر چیز، نه بر اساس محاسبات اقتصادی، بلکه بر پایه محاسبات حفظ سلطه خود بر جامعه و بر کل بشریت حرکت می‌کند. این «مکانیسم پولی» نه به روش سرمایه‌داری، بلکه به شیوه فئودالی، از «انسان» تابع خود به شکل کارمزد خدمات و بهره و امورها خراج می‌گیرد. ابرسرمایه در مقابل شکل کلاسیک سرمایه‌داری، یعنی «پول-کالا-پول»، انگلی‌ترین شکل حرکت یعنی «پول-پول» را انتخاب کرده است. به لطف تلاش رباخواران جهان، بازار جهانی اکنون به یک مجموعه سوداگرانه تبدیل شده است. به نفع تولید کالا و بهبودی معیارهای زندگی مردم عمل نمی‌کند. آن تمایل چندانی به کالای «نیروی کار» ندارد. الیگارش‌ها عمدتاً به حساب اقتصاد جنایی، سرقت از منابع معدنی و سوداگری زندگی می‌کنند. بازار مدرن جهانی به نفع تأمین نیازها و جاه‌طلبی‌های قدرت رباخواران جهان و اطرافیان آنها عمل می‌کند. و آنها برای تسلط بر جهان، برای تحمیل حاکمیت خود بر کل بشریت، تلاش می‌کنند طبق پروژه اولتراجهانی خود، جنگ وحشیانه و بی‌رحمانه به راه اندازند.

دربارهٔ پروژه‌های جهانی کردن بشریت

اکنون در سطح تمدنی-جهان‌بینی، مبارزهٔ شدیدی بین سه پروژه برای جهانی کردن بشریت در جریان است. دو مورد از آنها پروژه‌های جهانی‌سازی به سبک آمریکایی و مورد دیگر، پروژه جهانی‌سازی به سبک چینی است. جهانی‌سازی به سبک آمریکایی شامل پروژهٔ اولتراج جهانی‌گرایان (ابرسرمایه) و پروژهٔ سرمایه‌داران جهانی است. هر دوی آنها بر انسان‌محوری غربی، یعنی بر جهان‌بینی سلطه بر جهان مبتنی هستند. اما یک تفاوت بین آنها وجود دارد.

اولتراج جهانی‌گرایان آیندهٔ بشریت را به‌عنوان یک واحد یکنواخت، به عنوان جوامع فاقد دولت‌ها و مردمان مستقل، پر از ربات‌های زیستی، که تحت کنترل یک دولت جهانی به نخبگان ممتاز خدمت می‌کنند، تعریف می‌کنند. این، بازگشت از سرمایه‌داری به برده‌داری و فئودالیسم در دور جدید تاریخ است. این بردگی بدهی و الکترونیکی و همچنین توتالیتاریسم رقومی است که امکان نگره داشتن هر ربات زیستی به شکل انسانی را تحت کنترل الکترونیکی فراهم می‌کند.

ویژگی بارز پروژهٔ اولتراگلوبالیستی این است که رباخواران جهان (ابرسرمایه‌داران) مردم کرهٔ زمین را نه در مسیر توسعهٔ بشریت به عنوان یک ارگانیزم اجتماعی زنده و معنوی، بلکه در مسیر تبدیل آن به یک مکانیزم اجتماعی هدایت می‌کنند. ابرسرمایه

برای دستیابی به این هدف در قرن بیست و یکم، به کار هدفمند برای «بی‌انسانی کردن انسان» دست می‌زنند. در انسان، اصل و نسب، کار و عقل را هدفمندانه از بین می‌برد. برای این منظور، نه جامعه آگاه و دانا، بلکه جامعه مصرف‌کننده است که به سرعت شکل می‌گیرد. و در نهایت، برای خلاص شدن از شرّ زیاده‌خواران، اولتراجهانی‌گرایان نیاز جنسی را از معنای طبیعی واقعی آن، یعنی تداوم نسل بشر، از طریق حمایت تهاجمی از اقلیت‌های جنسی و ازدواج همجنس‌گرایان مجدانه جدا می‌کنند. این نقض آشکار قوانین کیهان است. به این ترتیب، اولتراجهانی‌گرایان جهش انبوه انسان‌های خردمند را به انسان درنده، وحشی از عطش سود و به ربات زیستی تحریک می‌کنند. ارتباط ناگسستنی آن‌ها باعث نابودی سیاره و نابودی بشریت ساکن آن می‌شود.

سرمایه‌داران جهانی‌گرا [گلوبالیست] نیز همان ایده سلطه بر جهان را در سر دارند. از نظر آن‌ها، آینده بشریت دنیای سرمایه‌داری تحت کنترل آمریکا است که محض خاطر شکوفایی آمریکا تحت قوانین استعماری زندگی می‌کند.

جهانی‌سازی به روش چینی مبتنی بر جهان‌بینی هارمونی جهانی است. این نگرش، بشریت را به عنوان وحدت تنوع تعریف نموده و به جای جنگ، همکاری تمدن‌ها و همزیستی مسالمت‌آمیز

نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی را ترویج
می‌کند.

جهانی‌سازی به روش آمریکایی در مقابل انسان‌گرایی

هر دو پروژه جهانی‌سازی به سبک آمریکایی با هدف حفظ جهان‌بینی غالب غربی، یعنی انسان‌محوری تا زمانی که ممکن است، انجام می‌شود. برای این منظور، نخبگان مالی جهانی نتایج استراتژیک خود را بر اساس گزارش **میدوزها** در سال ۱۹۷۲ تنظیم کردند. فیلسوف **الکساندر زینوویف** مدعی است که نزول‌خواران جهان از آخرین دستاوردهای علم و فناوری برای هجوم به مکانیسم تکامل اجتماعی نوع بشر استفاده کردند. تکامل نه به صورت خود به خودی، بلکه با کمک وسایل ارتباطی مدرن از راه دور و ابزارهای دستکاری شعور توده‌ها با محروم کردن آنها از عقل و هوش، بواسطه آنها کنترل شد.

اولتراجهانی‌گرایان تمام تلاش خود را برای اجرای استراتژی کاهش اجباری جمعیت کره زمین و در اختیار گرفتن تمام مهم‌ترین منابع آن بمنظور ثروت‌اندوزی نامحدود صرف می‌کنند. **جان کلمن**، محقق انگلیسی، در کتاب خود «**کمیتة ۲۰۰**» که در سال ۱۹۹۲ منتشر شد، جهات اصلی این فعالیت‌های مجرمانه را به ترتیب آتی تشریح کرده است: «**اول**- نابودی کامل دولت-ملت‌ها، هویت و کرامت ملی؛ **دوم**- نابودی حداقل سه میلیارد «انسان بی‌فایده» تا سال ۲۰۵۰ از طریق جنگ‌های محدود،

بیماری‌های واگیر سازمان‌یافته، کشندهٔ سریع و شروع قحطی؛ **سوم**- نابودی طبقهٔ متوسط و برقراری دیکتاتوری الیگارشی؛ **چهارم**- تطبیق فله‌ای بدهی و برده‌داری الکترونیکی با لغو بیشتر پول نقد، یعنی بردگی کامل بشریت؛ **پنجم**- کاهش بیشتر جمعیت به یک میلیارد نفر اساساً شامل خادمان و ربات‌های زیستی که در حوزه‌های مختلف به نفع طبقهٔ حاکم فعالیت می‌کنند و به آنها سود می‌رسانند».

نخبگان جهانی برای دستیابی به اهداف فوق با پایداری و ثبات اقدام می‌کنند. آنها اتحاد شوروی، جمهوری دموکراتیک آلمان، چکسلواکی، یوگسلاوی، عراق، لیبی، افغانستان را ویران ساختند، قحطی را در شمال آفریقا سازماندهی کرده‌اند و در اطراف روسیه یک «دیوار بهداشتی» ساخته‌اند. تعداد جمعیت روس‌ها طی ۲۰ سال، ۲۰ میلیون نفر کاهش یافته است. در سال ۲۰۱۳ آمریکا و اتحادیهٔ اروپا با اشغال اوکراین، مرزهای تمدنی دنیای روسیه را زیر پا گذاشتند. آنها از مردم اوکراین برای ویران کرده روسیه استفاده می‌کنند. اتحاد مجدد کریمه و سواستوپل با روسیه دلیلی برای تحریک ضدیت با روسیه، ابعاد جهانی به خود گرفت.

نخبگان جهانی پس از نابودی اتحاد شوروی، توانستند مدل شکست‌ناپذیر دنیای تک قطبی را به رهبری آمریکا ایجاد کنند. تا تسلط

**همه‌جانبه بر جهان یک قدم باقی مانده بود. اما
مشکلی پیش آمد.**

فهرست مندرجات

درباره ماهیت کرونوپلیتیک
در باره مقیاس کیهانی کرونوپلیتیک
طبق معیارهای کیهانی چه اتفاق می‌افتد
درباره وضعیت بحرانی سیاره زمین
در مورد نقطه عطف در تکامل اجتماعی بشریت
درباره پروژه‌های جهانی کردن بشریت
جهانی‌سازی به روش آمریکایی در مقابل
انسان‌گرایی
کیهان و زمین در مقابل انسان‌محوری
انسان‌محوری - «جنگ همه علیه همه»
پروژه جهانی‌سازی چین و مبارزه با آن
تشدید روس‌هراسی و سرنوشت بلاروس و روسیه
نتیجه‌گیری‌های گاه‌شناسی سیاسی

کیهان و زمین در مقابل انسان محوری

اقدامات ذهنی نخبگان جهانی با مقاومت عینی نیروهای کیهانی مواجه شد. کیهان و زمین خواهان تداوم انسان محوری نیستند و برای تغییر جهان بینی مسلط به انسان گرایی کمک می کنند. در نتیجه، پس از سال ۲۰۱۲ مشکلات غیرمنتظره‌ای اتحادیه اروپا و آمریکا را فراگرفت. هجوم مهاجران به اروپا و همه گیری ویروس کرونا به پایه های آمریکا و اتحادیه اروپا به شدت ضربه زد. ضد کمونیسم جهانی و روس ستیزی که آنها به راه انداختند، موج قدرتمند نئوفاشیسم و نژادپرستی به وجود آورد و پایه های دنیای قدیم و جدید را تهدید کرد.

چنین حادثه، پیشتر در تاریخ در دوره سقوط دنیای باستان اتفاق افتاده بود. نیکلای بردایف، فیلسوف روس در سخنرانی های خود در آکادمی فرهنگ معنوی در سال ۱۹۲۰ به تفصیل درباره این تناقض سخن گفت. این افکار آموزنده در اثر فلسفی او بنام «**معنای تاریخ**» ثبت شده است.

بردایف خاطر نشان می کند که «بالاترین شکوفایی جهان باستان زمانی بود که دولت های نسبتاً کوچکی وجود داشتند که ادعای اهمیت جهانی نداشتند، به شکوه و قدرت دست نیافتند و سقوط آن زمانی اتفاق افتاد که این جهان همگانی شد، زمانی که یک دولت جهانی (در قالب امپراتوری روم) شکل گرفت، زمانی که پالوده ترین فرهنگ هلنیستی (با گردهم آوردن ادیان

شرق و غرب) شکل گرفت» **[فرهنگ هلنیستی - فرهنگی که در نتیجه تعامل عناصر فرهنگ یونانی (هلنیک) و محلی بوجود آمد].**

بردیاوی نتیجه‌گیری مهمی برای امروز می‌کند که «سقوط جهان باستان تصادفی نبود. سقوط آن را دقیقاً در دورهٔ بالاترین عظمت نه تنها تهاجم بربرها، بلکه نوعی بیماری داخلی که اساساً بر این فرهنگ تأثیر گذاشت، اجتناب‌ناپذیر کرد». فیلسوف روس ادعا می‌کند که «سقوط جهان باستان، قبل از هر چیز به ما می‌آموزد که همهٔ آموزه‌های سراسر در مورد پیشرفت بی‌ارزش هستند. زیرا، چنین پیشرفتی در یک خط مستقیم وجود ندارد». اسطورهٔ برتری تمدنی غرب بر تمدن روسیه و شرق، دقیقاً بر اساس همین نظریهٔ پیشرفت خط مستقیم ابداع شده است. چنین برتری وجود ندارد. پس چه چیزی آنجاست؟ به عقیدهٔ بردیاوی، فراز و نشیب‌هایی وجود دارند، پیشرفت بیشتر بر روی بهترین پایه‌های دنیای قدیم استوار است.

دنیای باستان در مبارزه برای تسلط بر جهان، سعی کرد یک جامعهٔ جهانی به عنوان یک وحدت یکنواخت ایجا کند. اما این با قوانین کیهان و طبیعت در تضاد است. بنابراین، سقوط چنین جهانی اجتناب‌ناپذیر بود. اولتراگلوبالیست‌ها نیز چنین راهی را در پیش گرفته‌اند. جهانی‌سازی آنها به وحدت یکنواخت‌ها می‌انجامد. و چون تمدن

غرب بر این باور است که ملیت حلقهٔ مضاعف در تکامل بشریت است، به طور هدفمند هویت و معنویت اقوام و تمدن‌های دیگر را از بین می‌برد. جهان‌بینی غربی از ایدهٔ سلطه بر جهان - انسان‌محوری- به نابودی طبیعت و بشریت می‌انجامد. به همین دلیل پروژهٔ اولتراگلوبالیست‌ها موفقیت‌آمیز نخواهد بود. **ساموئل هانتینگتون**، رئیس سابق انجمن دانشمندان سیاسی آمریکا نیز در کتاب «**رویاری تمدن‌ها**» به چنین نتیجه‌گیری رسید.

انسان‌محوری - «جنگ همه علیه همه»

مبارزه برای ثروت مادی، که از نظر انسان‌مداری غربی طبیعی است، به دشمنی عمومی و «جنگ همه علیه همه» منجر می‌شود و طبیعتاً کل جهان را در هرج و مرج فرو می‌برد. از سر تقصیر جهانی‌گرایان غربی اکنون ما شاهد شعله‌ور شدن آتش گسترده «جنگ همه علیه همه» هستیم. جنگ جهان‌بینی‌ها، ایدئولوژی‌ها و مذاهب در قرن بیست و یکم، به طور همزمان در جریان است. نبرد تمدن‌ها، نژادها و ملت‌ها در حال رخ دادن است. بین طبقات و گروه‌های اجتماعی درگیری شدید روی می‌دهد. خود ایالات متحده آمریکا، رهبر تمدن غرب، نمونه بارز چنین جنگ «همه علیه همه» است.

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰، در آمریکا شاهد مبارزه در درون طبقه سرمایه‌دار جهانی بر سر جایگاه آن‌ها در آینده پساکرمانداری بودیم. ماهیت آن توسط آندری فورسوف، مدیر دانشکده بررسی استراتژیک نظام‌مند در مقاله «نبرد نخبگان جهانی برای آینده پساکرمانداری آغاز شده است»، به خوبی آشکار شد (وب سایت km.ru، ۲ اوت ۲۰۲۰). مبارزه دموکرات‌ها با جمهوری‌خواهان و بایدن با ترامپ، در واقع نبرد بین سرمایه‌داران اولتراگلوبالیست و سرمایه‌داران گلوبالیست برای حق تحقق تکامل بیشتر بشریت طبق پروژه خود است. فورسوف تأکید

می‌کند که «جهان آینده از نقطه نظر اولتراگلوبالیست‌ها، یک دنیای الکترونیکی رقومی بدون دولت مانند یک اردوگاه کار اجباری است، که ساکنان آن را افراد بدون تفاوت‌های ملی، نژادی، مذهبی و حتی جنسی، یعنی اساساً ربات‌های زیستی تشکیل می‌دهند» [ربات زیستی: انسان شکم سیر، بی‌اراده و بی‌عقل و هوش].

اولتراگلوبالیست‌ها اربابان و گسترش‌دهندگان دنیای مجازی هستند. از طریق اینترنت و شبکه‌های اجتماعی که ماهیت فراملی دارند، قدرت عمومی را به دست می‌گیرند. قدرت دیجیتال [رقومی] جهانی بر روی دولت ساخته می‌شود و آن را از نظر قدرت سازمانی باطل می‌کند. مبنای مالی آن را شرکت‌های فراملیتی، شرکت‌های فراساحلی، کنترل بر قاچاق مواد مخدر و بخش غیرقانونی تجارت اسلحه، طلا، فلزات و سنگ‌های قیمتی، کالاهای زنده و اعضای بدن انسان، یعنی اقتصاد جنایی جهانی تشکیل می‌دهد.

وظیفه اصلی اولتراگلوبالیست‌ها جلوگیری از بلوک بین چین، روسیه و اروپا به مرکزیت آلمان است. آن‌ها هدفمندانه برای حل این مشکل تلاش می‌کنند. اولتراگلوبالیست‌ها اکنون در تلاش هستند تا از رقومی کردن و ویروس کرونا برای تضعیف کل سه کشور بزرگ- آمریکا، روسیه و چین و همچنین اتحادیه اروپا استفاده کنند. به این دلیل، در آمریکا آن‌ها

به جنگ نژادی دامن می‌زنند و ضدیت با کمونیسم و روس‌ستیزی را تشدید می‌کنند.

امروزه هیلاری کلینتون، بایدن، اوباما، سوروس و بیل گیتس چهره‌های شاخص اولتراگلوبالیست‌ها در جهان هستند. و در روسیه نیز آناتولی چوبایس، گرمان گراف، آلکسی کودرین، آلکسی ناوالنی، «مرکز یلتسین و اسکولکوفسکی»- مراکز پرورش تفکر غربی، سنگرهای آنها هستند.

دونالد ترامپ تا حد قابل ملاحظه‌ای مانع اجرای برنامه‌های اولتراگلوبالیست‌ها شد. او برخلاف آنها، چهره گلوبالیست‌های دولت‌گرا، یعنی نماینده سرمایه‌داران بخش واقعی اقتصاد است نه بخش مجازی. او در تلاش است تا ایالات متحده آمریکا را به یک کشور مستقل تبدیل کند، نه به یک دولت - یک ابزاری برای سیاست اولتراگلوبالیست‌ها. از نظر ترامپ، سرمایه‌داری یعنی فرمول «پول - کالا - پول» و کالا یعنی نیروی کار که بمعنی مبارزه رقابتی برای سود است. از این رو، او تلاش می‌کند صنعت را به آمریکا بازگرداند، انگیزه کار را در بین کارگران و اقشار متوسط تشویق نماید و هزینه‌های آمریکا برای اجرای طرح‌های اولتراگلوبالیست‌ها، از جمله، برای ناتو را کاهش دهد.

در عین حال، ترامپ حامی جدی دنیای تک‌قطبی و دستیابی به رهبری آمریکا به عنوان یک کشور به هر قیمتی است. او در سیاست

خارجی و داخلی به رویکرد تجاری تکیه می‌کند.
با جلوگیری از انتقال گاز ارزان روسیه از طریق خط لوله نورد استریم- ۲ به اروپا، کشورهای این قاره را به خرید گاز گران‌قیمت آمریکایی مجبور می‌کند. ترامپ از افزایش صادرات روسیه در بازار تسلیحات ممانعت می‌کند و به جنگ تجاری با چین دامن می‌زند. او برای دستیابی به سود ۲۰۰ درصدی از ارتکاب هیچ جنایتی خودداری نمی‌کند. ترامپ در مبارزه با اولتراجهانی‌گرایان، مانند چرچیل سعی می‌کند حمایت صهیونیست‌ها را جلب کند. او طرفدار حمله به ایران است و با اعلام شهر بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل، با اسرائیل معاشقه می‌کند. او روی حمایت لابی نظامی-صنعتی و ارتش حساب می‌کند و از معاهدات بین‌المللی محدودکننده مسابقه تسلیحات هسته‌ای خارج می‌شود.

در عین حال، هم اولتراجهانی‌گرایان و هم تیم ترامپ مشترکاً علیه پروژه جهانی‌سازی جایگزین چین و علیه روسیه به عنوان حامل بالقوه جهان‌بینی آینده، یعنی انسان‌گرایی مبارزه می‌کنند.

پروژه جهانی‌سازی چین و مبارزه با آن

مسیر و ماهیت مبارزه امروزی علیه پروژه جهانی‌سازی چین را **میخائیل دلیاگین**، مدیر علمی اندیشکده مشکلات جهانی‌سازی، در مقاله «**چین در درگیری آشکار با ایالات متحده آمریکا**»، منتشره در مجله معاصران ما» (شماره ۱، سال ۲۰۲۰) با تمام وضوح توضیح داده است.

تا سال ۲۰۱۵ اعتقاد بر این بود که چین برای چینی‌ها وجود دارد و نمی‌توان چینی شد، فقط می‌توان چینی به دنیا آمد. دایره بسته فرهنگ چینی امکان تبدیل آن به یک بدیل جهانی برای ایدئولوژی‌های جهان‌شمول مانند لیبرالیسم غربی، اسلام سیاسی یا تشدید فعلیت کمونیسم را از بین می‌برد. روی این اصل، چین، ضمن نشان دادن نمونه توسعه موفق مبتنی بر قدرت خود به جهان، نمی‌تواند جهان را در یک پروژه جایگزین متحد کند و به دلیل جدایی قومی نمی‌تواند بشریت را به تمدن خود فراخواند.

اما شی جین‌پینگ، زمانی که در سال ۲۰۱۲ در چین به قدرت رسید، تمام بشریت را «جامعه سرنوشت مشترک» اعلام کرد و استراتژی «یک کمر بند، یک جاده» را مطرح کرد. این مدل چینی جهانی شدن است، نه آمریکایی. چین با برنامه‌ریزی راهبردی جهانی درگیر شد. برون‌ریزی هدفمند سرمایه‌های انباشته‌شده در چین که برای

ایجاد زیرساخت جهانشمول روی می‌دهد، نه تنها با الزامات منافع خود چین، بلکه برای متحول کردن تمام بشریت مطابقت دارد.

هدف راهبرد عالم‌گیر شی جین‌پینگ دستیابی بر جهان است. او تصمیم گرفت جهانی‌سازی را مهار نموده و از مبداء استفاده از تقسیم کار غربی برای اهداف خود، کاری که چین قبل از آن انجام داده بود، به سمت ایجاد نظام مورد نظر خود از تقسیم کار جهانی که به بهترین وجه با نیازهای چین سازگار است، حرکت کند. بدین منظور، چین اکنون به دنبال جلوگیری از تخریب فعلی بازارهای جهانی و کنار هم قرار دادن آن‌ها، اما نه به نفع آمریکا، بلکه به نفع چین است.

شی جین‌پینگ در هفتادمین مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۱۵، لزوم گذار به نوع جدید جهانی‌سازی - بدیل جهانی‌سازی به سبک آمریکایی- را اعلام کرد. او رهبران را جهان را به ایجاد نوع جدید روابط بین‌الملل فراخواند. این روابط باید بر درک متقابل، همکاری متقابل سودمند، گفتگو و نه تقابل مبتنی باشد. شی جین‌پینگ خواستار قرار دادن عدالت بالاتر از منافع، احترام به تفاوت‌های بین خلق‌ها و ملت‌ها، نه به راه انداختن جنگ تمدن‌ها، بلکه احترام به همه تمدن‌ها و رفتار برابر با یکدیگر شد. رهبر چین، به ویژه بر ضرورت ایجاد

اکوسیستمی در جهان اشاره کرد که در آن حفاظت از طبیعت ارزش اصلی می‌باشد.

این مسیر روشن گذار از انسان‌محوری غربی به انسان‌گرایی است. شی جین‌پینگ پیش‌نیازهای حل این مشکل را هدف‌مندانۀ ایجاد می‌کند. اولاً، از منظر ایدئولوژیک، او آموزش رهبران چینی با استانداردهای غربی را متوقف کرد و اعلام کرد که آنها میهن‌پرست نیستند، بلکه، «مدیران تأثیرگذاری» که به دنبال دستاوردهای شخصی هستند نه منافع عمومی. چنین رهبرانی تنها تا زمانی که به نفع آنها باشد به چین خدمت می‌کنند.

شورای دولتی جمهوری خلق چین برای کاهش تعداد شهروندان حامل تفکر غربی و افزایش تعداد شهروندان دارای اندیشهٔ چینی، «برنامهٔ اعتبارات اجتماعی (۲۰۱۴-۲۰۲۰)» را در سال ۲۰۱۴ تصویب کرد. در چارچوب این برنامه، رفتارهای میهن‌پرستانه، وجدانی و همبستگی شهروندان با مزایای مادی و اجتماعی متعدد تشویق می‌شود و نقض هنجارهای میهن‌پرستانه موجب از دست دادن بخش قابل توجهی از حقوق اجتماعی می‌گردد. بدین گونه، چین در حال ایجاد پتانسیل جهان‌بینی برای جلوگیری از تهاجم غرب است. در عین حال، اقدامات زیادی برای تقویت ظرفیت نظامی، از جمله، ایجاد ناوگان ناوهای هواپیمابر به عمل آورده است.

شی جین‌پینگ در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست چین در اکتبر ۲۰۱۷، تبدیل چین به یک قدرت علمی و فناوری را به‌عنوان هدف خود اعلام کرد. ایجاد یک مسیر قابل اعتماد سراسری اروپایی به بازار اروپا آغاز شده است. چین اکنون از نظر تعداد افراد طبقه متوسط رتبه اول را در جهان دارد و بر فقر غلبه کرده است. طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷، سهم جمعیت با درآمد کمتر از سطح معیشتی، از ۱۰ درصد به ۳ درصد کاهش یافت. طبقه متوسط بالغ بر ۷۰۰ میلیون نفر، یعنی نیمی از جمعیت ثبت شده کشور بود.

واضح است که اجرای طرح بزرگ شی جین‌پینگ نسبت به دو دوره (۱۰ سال) رهبری او در رأس حزب و دولت به زمان بیشتری نیاز دارد. حزب کمونیست چین در نوزدهمین کنگره خود در سال ۲۰۱۷ این مشکل را با لغو مکانیسم قبلاً موجود برای جایگزینی رهبران حل کرد.

تنها پس از این بود که اولتراجهانی‌گرایان و ترامپ واقعیت ظهور یک بدیل چینی برای جهانی‌سازی به سبک آمریکایی را مورد ارزیابی قرار دادند و در سال ۲۰۱۷، چین را از طریق راه‌اندازی جنگ تجاری و دامن زدن به درگیری در هنگ‌کنگ هدف گرفتند. در جنگ تجاری، همانطور که دلیاگین می‌نویسد، مهمترین خواسته آمریکا از میان بردن موقعیت ممتاز بخش

عمومی اقتصاد چین است. اساساً، این خواسته برای تغییر نظام سیاسی چین و کاهش رقابت‌پذیری آن است. منطق آن بسیار ساده است: از آنجایی که معلوم شد **سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی بسیار مؤثرتر از امپریالیسم مالی آمریکایی عمل می‌کند**، آمریکا برای شکست دادن چین، باید آن را وادار کند تا از سوسیالیسم به عنوان مزیت رقابتی اصلی خود چشم‌پوشی نماید.

اجرای این خواسته غیرممکن است، اما پیش‌شرط‌هایی را برای یک بحران سیاسی داخلی جدی در چین ایجاد می‌کند. بطوری که از سال ۲۰۱۸، بخش غربگرای نخبگان چینی، شی جین‌پینگ را مسئول رویارویی با آمریکا می‌داند و نمی‌خواهد ماهیت عینی آن را تشخیص دهد. پمپئو، وزیر امور خارجهٔ اسبق آمریکا در اوایل سپتامبر ۲۰۲۰، برای اولین بار رسماً از چین، نه از روسیه، به عنوان دشمن اصلی آمریکا نام برد.

تشدید روس‌هراسی و سرنوشت بلاروس و روسیه

دنیای غرب قرن‌هاست که جنگ علیه دنیای روس و هسته اصلی آن - روسیه - به راه انداخته و هرگز متوقف نکرده است. این جنگ ابتدا خود را به عنوان جنگ ادیان و سپس به عنوان جنگ بین ایدئولوژی‌های بورژوازی و کمونیستی نشان داد. اما همیشه، مقدم بر همه، این جنگ، جنگ بین دو جهان‌بینی - جهان‌بینی غربی سلطه بر جهان و جهان‌بینی صلح جهانی روسیه بود.

در سال ۲۰۱۳، طراحان جهانی‌سازی به سبک آمریکایی حمله آشکار تمدن غرب به دنیای روس را به عنوان یک جامعه تمدنی متشکل از مردم روسی‌اندیش و بی‌توجه به ملیت و سکونت‌گاه آن، آغاز کردند. ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا از مرزهای تمدنی دنیای روس عبور کردند و در امتداد ساحل چپ دنیپر در اوکراین به حرکت درآمدند و سعی کردند کل اوکراین را از تمدن روسیه تفکیک نمایند. در این نبرد تمدنی، فدراسیون روسیه تنها توانست کریمه و سواستوپل را بازپس گیرد و مناطق دونتسک و لوگانسک اوکراین، استقلال جمهوری‌های مردمی خود را اعلام کردند. اما بخش بیشتر اوکراین به حوزه تمدن غرب پیوست و به سکوی پرش پیشرفته و شوک روس‌هراسی اولتراجهانی‌گرایان تبدیل شد.

اکنون طبق همین سناریو تلاش می‌کنند
بلا روس را از دنیای روس جدا کنند. بلا روس
اکنون آخرین سنگر تمدن روس و شوروی است.
بلا روس تحت رهبری الکساندر لوکاشنکو پس از تجزیهٔ
اتحاد جماهیر شوروی، بر خلاف روسیه، طبق قوانین
روس و نه تمدن غربی توسعه یافت. و این، دلیل اصلی
کاهش سرعت توسعهٔ کشور متحد روسیه و بلا روس
است. از این گذشته، اصل «**وجود قدرت در**
وحدت»، مؤید زندگی الگوی توسعهٔ روسی است.
زیرا، روس‌های بزرگ، بلا روس‌ها و روس‌های کوچک از
لحاظ تاریخی به دلیل شرایط آب و هوایی یک نوع
جامعهٔ جمع‌گرایانه را توسعه داده‌اند [آبشین‌های
روسی]. و الگوی فردگرایانه، اصل مؤید حیات تمدن
غربی است که جامعه را به عنوان اتحاد افراد تعریف
می‌کند: «**تفرقه بینداز و حکومت کن**». این اصل
ناسازگار است. بنابراین، پیشنهاد رهبری روسیه برای
تعمیق و گسترش اتحاد روسیه و بلا روس بر اساس
الگوی توسعهٔ غربی نه تنها برای بلا روس، بلکه برای
کل دنیای روس غیرقابل قبول و مخرب است.

می‌توان الکساندر لوکاشنکو را به دلیل اشتباهات
یا کاستی‌ها در سیاست خارجی و داخلی مورد انتقاد
قرار داد. اما یک چیز مسلم است که او که پیوند
ناگسستنی با سرزمین مادری خود و مردم بلا روس
دارد، مهمترین قانون اجتماعی - قانون انتخاب صحیح
شیوهٔ زندگی مردم را درک نموده و از آن پیروی
می‌کند.

این قانون در سال ۲۰۰۱ در تک‌نگاری «**کمال و آزادی**» توسط **نیکولای چورینوف**، دانشمند سبیریایی که ویژگی‌های تمدن‌های روسیه و غرب، انواع جامعه جمع‌گرایانه و فردگرایانه را مورد مطالعه قرار داده است، تدوین شد. ذکر این نکته لازم است که دانشمند، این اثر فلسفی برجسته را به الکساندر لوکاشنکو، رئیس جمهور بلاروس و به‌عنوان «یکی از رهبران برجسته اسلاوهای مدرن» اختصاص داده است. این قانون موارد زیر را تعریف می‌کند: «تحمیل الگوی توسعه یک جامعه فردگرا بر جامعه جمع‌گرا غیرممکن است. زیرا، این امر همانطور که یک فرد در اثر تزریق خون غیر از گروه خونی خودش می‌میرد، به انحطاط مردم و مرگ کشور می‌انجامد».

تاریخ نوین روسیه و چین صحت این قانون را تأیید می‌کند. چین در سال ۱۹۸۹، «اعتراضات مخالفان» خود را که خواستار پیروی از مسیر غربی و کنار گذاشتن مبانی تمدن جمع‌گرایانه چین و مسیر توسعه سوسیالیستی بودند، به طرز خشن سرکوب کرد. رهبری چین از وعده‌های غرب امتناع کرد، «**غده سرطانی فردگرایی غربی**» را که در بدن سالم جامعه چین پدید آمده بود، با جراحی حذف کرد و به توسعه کشور مطابق موازین تمدن چینی و مسیر توسعه سوسیالیستی با استفاده از اندیشه علمی پیشرفته و تجربه شوروی در زمان‌شناسی سیاسی ادامه داد.

اما در روسیه، بسیاری از ساده‌لوحان، علاقه‌مندند مانند سوئد زندگی کنند و به افسانه‌گارباجوف که «غرب به ما کمک خواهد کرد»، اعتقاد داشتند. در روسیه از مسیر توسعه سوسیالیستی و مبانی تمدنی روسیه دست کشیدند و الگوی زندگی غربی را جایگزین کردند. حکمت روسی به درستی بیان می‌کند که **«ساده‌لوحی از دزدی مخرب‌تر است»**. زمان و عمل به عنوان معیار حقیقت، درستی اقدامات چین و رویکرد خشن رهبری آن علیه «دشمنان مردم» را که به شدت طرفدار تحمیل الگوی ویرانگر توسعه غربی به چینی‌ها بودند، ثابت کرده است.

در نتیجه، چین که پایه‌های تمدنی و مسیر توسعه سوسیالیستی خود را حفظ کرد، در عرض ۳۰ سال، به یک ابرقدرت با بزرگترین طبقه متوسط جهان تبدیل گردید. اما فدراسیون روسیه که مسیر توسعه غربی را در پیش گرفت، هنوز در بسیاری از شاخص‌ها به سطح سال ۱۹۹۰ نرسیده و با افزایش نابرابری اجتماعی و نرخ بالای مرگ و میر، جهان را شگفت‌زده می‌کند. همه چیز طبق قانون اجتماعی انتخاب صحیح شیوه زندگی معلوم شد.

رئیس جمهور لوکاشنکو، مانند رهبری چین، بلاروس را بر اساس موازین تمدن بومی خود روسیه و بر اساس اصل «وجود قدرت در وحدت» توسعه داد. در نتیجه، او وحدت جهان‌بینی

بین مقامات و مردم، شکل حکومت شورایی را با وحدت قوهٔ مقننه و مجریه حفظ کرد. او مجموعهٔ اقتصادی یکپارچه ملی کشور را حفظ کرد و از توسعه شهرهای کوچک و روستاها به عنوان حافظان اصلی بنیادهای تمدنی بومی حمایت کرد. لوکاشنکو گفتار و فرهنگ بومی خود را، نزدیکترین ارتباط آن‌ها با فرهنگ روسیه بزرگ را حفظ کرده و از آن دفاع می‌کند. او خواستار زندگی بر اساس وجدان به عنوان تنها قانون اخلاقی مردم، حفظ و افزایش خیر و رفاه مردم است. در بلاروس چنین نابرابری اجتماعی مانند غرب یا روسیه وجود ندارد. **آکادمیک سرگئی گلازیف** به درستی معتقد است که «لوکاشنکو موفق شد معجزهٔ اقتصادی خود را در بلاروس نشان دهد». او این موضوع را با حقایق زیر تأیید می‌کند: بلاروس حجم تولید خود را در مقایسه با سال ۱۹۹۰ تقریباً دو برابر کرده است. این کشور ۳۰ درصد از کامیون‌های سنگین و ۲۰ درصد از کودهای پتاس جهان را تولید می‌کند. در سال ۲۰۲۰، تولیدات کشاورزی ۷ درصد افزایش یافت. تفاوت درآمد بین ۱۰ درصد پایینی و بالایی جمعیت ۱ به ۴ است. در بلاروس طب و بهداشت، تحصیل و آموزش رایگان است و هزینهٔ تأمین مسکن و خدمات عمومی چندین برابر از روسیه کمتر است. بی‌کاری وجود ندارد.

این سیاست جهان‌بینی رئیس جمهور لوکاشنکو هم برای غرب و هم برای الیگارشی‌های روسیه غیرقابل قبول است. وظیفهٔ آن‌ها خالی کردن قلمرو بلاروس از جمعیت

بومی، دستیابی به انهدام شهرهای کوچک و روستاهای جمهوری و همچنین نابودی شرکت‌های رقابتی بلاروس است. غرب تلاش می‌کند جوانان بلاروس را به مصرف‌کنندگان دارای تفکر غربی تبدیل کند؛ آن‌ها را بجای زندگی در رفاه معقول بر اساس سنت‌های داخلی، به سمت کسب منافع و منفعت به هر قیمتی سوق دهد. به این دلیل، اکنون آمریکا به نمایندگی از غرب، اتحادیه اروپا و بالاتر از همه، لهستان، لیتوانی، لتونی و استونی، با تمام وقاحت و بی‌شرمی در امور داخلی بلاروس دخالت می‌کنند. جدا کردن بلاروس درست مانند اوکراین از تمدن روسیه و دنیای روس به هر قیمتی، هدف اصلی آن‌ها است.

این واقعیت را تحت هیچ شرایطی نمی‌توان از نظر دور داشت، که اکنون نه روسیه، بلکه بلاروس نقش هسته جهان‌بینی دنیای روس را به عهده گرفته است. روسیه، به گفته ساموئل هانتینگتون، رئیس سابق دانشمندان علوم سیاسی آمریکایی یک «کشور پاره پاره» است و نمی‌تواند وظایف هسته تمدن روسیه و دنیای روس را به طور کامل انجام دهد. هانتینگتون در کتاب معروف خود به نام «رویاریوی تمدن‌ها»، کشوری را که جهان‌بینی دولت و مردم آن متفاوت باشد، کشور «تخریب‌شده» می‌نامد. در روسیه نیز، نخبگان عمدتاً غرب‌گرا و غربی‌اندیش هستند و کشور را به سمت توسعه طبق قوانین تمدن غرب هدایت می‌کنند. اکثریت جمعیت که

دارای تفکر روسی هستند، بر اساس قوانین تمدن روسی توسعه می‌یابند. چنین شکافی در جهان‌بینی برای روسیه و دنیای روس یک فاجعه است.

دولت روسیه چندین دهه است که پشت‌گرد و غبار کلمات زیبا در مورد میهن‌پرستی و استقلال حاکمیت روسیه تلاش می‌کند تا پایه‌های ژنتیکی کیهان‌گرایی روسی [جنبش فلسفی و فرهنگی روسی]، جمع‌گرایی و زبان روسی به‌مثابه عصای دست روسی ما، عبارت روشن‌تر، تمدن اوراسیا و کل دنیای روس را در ذهن مردم روسیه به طور کامل از بین ببرد. در عین حال، با ظهور عصر اطلاعات، همه کشورهای جهان به سرعت در حال مطالعه سیستم اطلاعات انرژی کیهان، یعنی رابطه ماده، انرژی، زمان و اطلاعات برای همگام شدن با توسعه هستند. و دولت یلتسین در مبارزه با انسان‌شناسی آینده، نجوم را به طور کامل از برنامه درسی مدارس حذف کرد [انسان‌شناسی یک مفهوم فلسفی از جهان‌بینی است که مجموعه‌ای از ایده‌ها را در مورد وحدت نظام‌مند-هماهنگ انسان و جهان، وابستگی متقابل و تأثیر متقابل منحصر به فرد آنها و همچنین ابزارهای دستیابی به چنین حالتی به وجود می‌آورد]. البته، ناگفته نماند که چند سال پیش، به لطف خواسته‌های حزب کمونیست فدراسیون روسیه و جنبش «نظم روسی»، امکان بازگشت نجوم به مدرسه فراهم شد. اما تخریب جمع‌گرایی و زبان روسی، روستاها و

شهرهای کوچک به عنوان نگهبانان مبانی تمدنی روسیه و جهان‌بینی ملی در قالب کیهان‌گرایی روسی تا امروز ادامه دارد. به همین دلیل، روسیه پروژه جهانی‌سازی خاص خود را ندارد.

روسیه بر خلاف چین، پایه‌های تمدنی خود را رها کرده و از مدل توسعه غربی رونوشت‌برداری می‌کند. اما، هر نسخه رونوشت، حتی با کیفیت بسیار خوب، همیشه نسبت به نسخه اصلی ارزش کمتری دارد. به همین دلیل، روسیه به سبب نداشتن جذابیت لازم برای رهبری جهانی، برای سایر خلق‌ها چندان جذاب نیست. و این به روسیه اجازه نمی‌دهد که جایگزینی برای جهانی‌سازی به سبک آمریکایی داشته باشد. اما انجام این کار برای روسیه آسان‌تر از چین است. روس‌ها در سرزمین بین شرق و غرب زندگی می‌کنند؛ آن‌ها به عنوان مردمانی مقتدر، می‌توانند شرق را از غرب و غرب را از شرق محافظت کنند؛ مردمان با جهان‌بینی‌های مختلف را درک نمایند؛ مادی‌گرایی غرب را با معنویت شرق آشتی دهند و آن‌ها را به سمتی سوق دهند که بتوانند بر اساس اصول نظم جهانی، مشترکاً آینده بهتری را برای کل تمدن زمینی بسازند. جهان‌بینی روسی - همگرایی- و کیهان‌گرایی روسی بیش از دیگران با جهان‌بینی هزاره سوم - انسان‌گرایی مطابقت دارد.

درک این نکته حائز اهمیت است که روسی بودن و روس‌ها قبل از هر چیز محتوی مفاهیم قومیت و خویشاوندی نیستند، بلکه در سطح تمدنی و جهان‌بینی هستند. از این گذشته، کلمه «روسی» یک صفت است و نام مردم آن، همیشه اسم است مانند آلمانی، چینی، ایرانی، ازبک و غیره. بنابراین، مفهوم «روسی» به این معنی است که یک شخص به سرزمین روسیه، به جهان‌بینی روسیه، به تمدن روسیه تعلق دارد. در امپراتوری روسیه، همه روس‌های بزرگ، روس‌های کوچک و بلاروس و همچنین تمام مسیحیان ارتدکس، بدون در نظر گرفتن ملیت، روس محسوب می‌شدند.

روسی بودن، یک تلفیق سه گانه از جهان‌بینی دنیای روس، زبان بزرگ، قدرتمند و راستگوی روسی و حاکمیت مردم روسی‌اندیش است.

جهان‌بینی دنیای روسی که کیهان‌گرایی روسی نامیده می‌شود، به ما امکان می‌دهد جهان را به طور کامل و همه‌جانبه در حرکت مستمر آن، در وحدت ناگسستنی کیهانی و زمینی، مادی و معنوی، اساطیری، دینی، ایدئولوژیکی و علمی، وحدت فکر، گفتار و کردار، تئوری و عمل و در نهایت، تجربه جهان به عنوان وحدت تنوع و زندگی در حقیقت، یعنی طبق قوانین جهان هستی مطابق با نظم کیهانی درک کنیم.

زبان روسی، عالی، قدرتمند و راستگو است و قادر است تمام اطلاعات و واقعیات در مورد توسعه و حرکت جهان را برای بشریت در خود جای دهد. برای انجام این کار، واژگان عظیمی دارد که توانایی بیان تمام سایه‌های تنوع، رنگارنگ و چندصدایی جهان را بهتر از هر زبان دیگری در جهان دارد.

لازم به ذکر است که زبان روسی، زبان مادری روس‌های بزرگ است. آن‌ها اکنون مردم دولت‌ساز در فدراسیون روسیه هستند. این واقعیت به لطف تلاش‌های حزب کمونیست فدراسیون روسیه، به طور رسمی در متمم قانون اساسی روسیه در سال ۲۰۲۰، به صورت زیر ثبت شده است: «زبان روسی، زبان مردم دولت‌ساز، زبان دولتی فدراسیون روسیه است.» و به عنوان یک گروه قومی، نام پر افتخار خود-روس‌های بزرگ را دارند. این یک اسم [مانند علی اکبر] است نه صفت. اما در روسیه، از نظر تاریخی، این یک دولت-ملت نبود، بلکه یک دولت-تمدن بود که صدها قوم و ملت را متحد کرد. بنابراین، ما به مفهوم جدید تعریف می‌کنیم: «مردم حاکم روسی‌اندیش».

مردم حاکم روسی‌اندیش، مردمی هستند که با جهان‌بینی روسی و زبان روسی متحد شده‌اند و مسئولیت حفظ فضای وسیع اوراسیا را بر عهده دارند، معنای زندگی خود را زندگی در حقیقت، دفاع از عدالت و نیکی، زندگی در هماهنگی با طبیعت و جامعه انسانی در یک کیهان واحد بر اساس قوانین

جهان و جلوگیری از گسترش هجوم و تسلط شرّ
شیطانی بر جهان می‌دانند.

روسی بودن به عنوان یک پدیده تمدنی و
جهان‌بینی به دلیل توانایی منحصر به فرد روس‌ها و
روح «اسرارآمیز» روسیه در الهام بخشیدن و تشویق
خلق‌ها برای جهش جسورانه به آینده ناشناخته از
اهمیت جهانی برخوردار است.

ویژگی روس‌ها این است که مردم روسیه اگر هدف
عادلانه مشترکی نداشته باشند، اگر در ورای افق
هستی خود هدف بزرگی را که به زندگی آن‌ها معنا
می‌بخشد، نبینند، نمی‌توانند به طور کامل وجود
داشته باشند. به همین دلیل است که اندیشه و تفکر
روسی در تمام مراحل رشد تفکر بشری (اساطیری،
مذهبی و علمی) زودتر از موعد مقرر توسعه یافته و
به فراسوی زمین به سمت فضای دور و نزدیک، به
سوی آینده شاد می‌رود.

روسی بودن به عنوان یک پدیده تمدنی و
ایدئولوژیک در مبنای هستی‌دنیای روسی قرار گرفته
است. **دنیای روسی** یک جامعه تمدنی متشکل از
مردم روسی است، صرف‌نظر از ملیت و محل زندگی
آن‌ها. لازم است دنیای روسی پروژه جهانی‌سازی
خود را، یک طرح جایگزین برای جهانی‌سازی به سبک
آمریکایی، نه بر اساس جهان‌بینی سلطه بر جهان و
انسان محوری، بلکه بر اساس جهان‌بینی جهانی
انسان‌گرایی به بشریت ارائه دهد.

فدراسیون روسیه برای تبدیل شدن به موضوع و نه هدف سیاست عام جهانی و ایفای نقش هسته اصلی دنیای روسی، باید روسی بودن خود را به طور کامل بازیابد. تنها در این صورت است که به مرکز ثقل تمام نیروهای عاقل در جهان تبدیل خواهد شد. اما تحقق چنین مأموریت تاریخی روسیه مانند گذار بشر از انسان‌محوری به انسان‌گرایی، از جنگ به همکاری تمدن‌ها، از میل به تسلط بر جهان تا ایجاد نظم جهانی، تنها در صورتی امکان پذیر است که کشور نه توسط غرب‌گرایان مثل الان، بلکه توسط رهبرانی با تفکر روسی که روسیه را بر پایه‌های تمدنی روسی توسعه می‌دهند، هدایت شود. این هدف جنبش «نظم روسی» است.

همین را گنادی زیوگائف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه در مانیفست خود زیر عنوان «هسته قدرت روسیه» در ماه مه ۲۰۲۰ بیان کرد. او خاطرنشان کرد که «مهم‌ترین مسئله ملی در روسیه امروز دیگر مسئله «حومه ملی» نیست، بلکه مسئله «هسته ملی» است و آن اکنون در وهله اول نه به اقلیت، بلکه به اکثریت قاطع مربوط می‌شود... مهم‌ترین عنصر سیاست ملی باید تدوین برنامه نجات تمدن اصیل روسیه و احیای روس‌ها به عنوان ستون فقرات میهن باشد. حذف ستون پنجم روس‌هراسی و ضد شوروی از قدرت، شرط لازم برای احیای کشور ما و مردم

روسیه است. تنها در این صورت است که یک رهبری جدید، واقعاً میهن‌پرست و ملی‌گرا قادر خواهد بود مسیر ما را بطور بنیانی تغییر دهد و تمام نیروهای سالم میهن را به دور خود گرد آورد».

زیوگانوف تأکید می‌کند که برای خارج شدن از زیر یوغ سرمایه ضد ملی، احیای پیوند گسسته بین زمان‌ها و نسل‌ها و احیای همگرایی ویران شده ایده‌های روسی و سوسیالیستی ضرورت زمان است. او کمونیست‌ها و میهن‌پرستان را «به دفاع فعال‌تر از تاریخ، فرهنگ و روح روسیه فرامی‌خواند. زیرا، ضربه اصلی ویرانگران بر کشور ما دقیقاً از طریق تحریف آن‌ها وارد می‌شود. زیوگانوف خطاب به حزب کمونیست فدراسیون روسیه، به رفقای خود می‌گوید که «در این شرایط دشوار، ما باید خود را نه تنها به عنوان حزب دموکراسی و عدالت، بلکه به عنوان حزب نجات ملی نیز بشناسیم». در شرایط فعلی، همانطور که در برنامه حزب کمونیست فدراسیون روسیه تعریف شده، «متحد کردن جنبش‌های اجتماعی- طبقاتی و آزادیبخش ملی در یک جبهه متحد مردمی» وظیفه حزب است.

زیوگانوف می‌نویسد، برای همه مهم است درک کنند که «بدون تحکیم و تقویت اتحاد همه‌جانبه خلق‌های روسیه، حفظ کشور یا برقراری صلح در کره زمین غیرممکن است». و این سؤال جهانی روسیه است.

نتیجه‌گیری‌های گاه‌شناسی سیاسی

اول- برای درک تصویر دنیای معاصر، زمان‌شناسی سیاسی نیازمند رسیدن به سطح دانش تمدنی و جهان‌بینی است. این نیاز روز است. این از شروع تغییر در دوره‌های فضایی و جهان‌بینی مسلط بر جهان‌بینی جدید و همچنین فرآیند جهانی شدن بشر ناشی می‌شود که به مبارزه تمدن‌ها برای حق مدیریت تکامل بیشتر بشر بر اساس پروژه جهان‌بینی خود منجر شده است.

دوم- زمان‌شناسی سیاسی مستلزم یادگیری هنگام ارزیابی پدیده‌ها، استفاده از رویکرد تمدنی و اجتماعی است که ویژگی‌های انواع جامعه (جمع‌گرا یا فردگرا) را که در طول تاریخ در میان مردمان خاص توسعه یافته‌اند، در نظر می‌گیرد. این برای انتخاب درست زندگی توده‌ها و نظام سیاسی لازم است.

سوم- گاه‌شناسی سیاسی مستلزم تعدیل تفکر مطابق با تغییرات رخ داده در جهان است. هر دوره باید تفکر خاص خود را داشته باشد. باید دستگاه مفهومی در سطح تمدنی و ایدئولوژیک را به روز کرد. درک این نکته مهم است که جهان‌بینی، مذهب و ایدئولوژی سطوح مختلف آگاهی انسان هستند. جهان‌بینی پایه‌ای‌ترین و اساسی‌ترین سطح آگاهی، تلفیقی از حافظه ژنتیکی و تاریخی همه نسل‌ها است. دین و ایدئولوژی سطح ثانویه آگاهی است که به ما اجازه نمی‌دهد جهان را با همه تنوع آن به طور کلی ببینیم.

به همین دلیل، دقیقاً بر اساس جهان‌بینی است که پروژه‌های مدرن جهانی‌سازی جهان تدوین و اجرا می‌شود.

چهارم- از منظر زمان‌شناسی سیاسی، جهان مدرن گرفتار یک بحران ایدئولوژیک جهانی است که موجب بروز بحران‌های مالی، اقتصادی، سیاسی و غیره شده است. رویارویی امروزی تمدن‌ها، در اصل، جنگ جهان‌بینی، یعنی نبرد برای حق انجام توسعه بیشتر بشریت طبق پروژه جهان‌بینی خاص خود است. تمدن غرب برای اعمال سلطه جهانی خود، علیه تمدن‌های روسی-آوراسیایی، چینی و دیگر تمدن‌ها می‌جنگد.

جهان‌بینی غربی - انسان‌محوری - با هدف تسلط بر جهان بواسطه تطبیق حق زور از طریق خشونت و خودسری، یعنی حق خودبزرگ‌بینی برای تحمیل اراده قوی‌ترین‌ها بر همه و در همه جا، همیشه و در همه چیز است. یعنی، هر کس قوی‌تر است، حق است.

جهان‌بینی روسی-هماهنگی (نه هرج و مرج، بلکه نظم کیهانی) - مردم را که در حقیقت زندگی کنند، هدف خود تعریف می‌کند. روس‌ها در اصل ارتدوکس **[راستگو]** بودند. زیرا، آن‌ها قانون را تجلیل نموده و منصفانه زندگی می‌کردند، یعنی از قوانین کیهان پیروی می‌کردند. از این رو، انسان‌گرایی - خاستگاه کیهان‌گرایی روسی و نزدیکی آن به جهان‌بینی هزاره سوم است.

شاهزاده الکساندر نوسکی، بنیانگذار اندیشه تمدنی روسی-آوراسیایی، طبق سنت روسی، معنای اصلی تفاوت جهان‌بینی غربی و روسی را در پنج کلمه و حرف اضافه بیان کرد و گفت: «حقیقت قدرت است نه خدا».

پنجم- از منظر زمان‌شناسی سیاسی، جنگ مدرن خصلت تمدنی و ایدئولوژیکی دارد. این یک جنگ برای ویرانی کامل است و هدف اصلی آن نه در هم کوبیدن نیروهای هسته‌ای، ارتش و نیروی دریایی، بلکه، تفکر اصلی مردم است. بنابراین، برای دفع متجاوزان، تطبیق و درک مفاهیم جدید مانند اندیشه روسی و تفکر غربی و تعیین سرشت و ماهیت روس‌هراسی به عنوان سلاح ضربتی متجاوزان غربی از اهمیت بالایی برخوردار است.

روس‌هراسی- این جنگ غربی‌اندیشان است علیه مردم روسیه‌محور، صرف‌نظر از ملیت و محل زندگی‌شان. هدف روس‌هراسی عبارت است از رام کردن انرژی مردم روسیه، از بین بردن معنویت آن‌ها، ایجاد احساسات شکست‌طلبانه، بی‌ایمانی، ناامیدی، محروم کردن مردم از دستاوردهای تاریخی و مزیت‌های ژنتیکی خود.

اندیشه روسی توانایی بیان اصول ایدئولوژیک روش روسی و لزوم پیروی از آن‌ها در زندگی را در قالب معانی دارد. هدف اندیشه روسی از نظر استراتژیک عبارت است از ایجاد یک میل شکست‌ناپذیر در بین

مردم برای آرمان خود، برای توسعه پیشرفته با اطمینان از شور و شوق خلاقانه، آمادگی برای بهره‌مندی و از خودگذشتگی برای دستیابی به یک هدف عالی. و نجیب کسی است که به مردم، طبیعت و میهن خدمت می‌کند. روس‌هراسی دشمن آشتی‌ناپذیر اندیشه روسی است.

این موضوع را من در کتاب «روس‌هراسی و تفکر روسی در سرنوشت روسیه»، منتشره در سال ۲۰۱۹ با جزئیات بیشتری مورد بحث قرار داده‌ام.

ششم- در جنگ‌های معاصر، داشتن یک بازدارنده هسته‌ای قدرتمند کافی نیست. اتحاد جماهیر شوروی آن را و به همراه یک دستگاه ایدئولوژیک قدرتمند داشت، اما پتانسیل ایدئولوژیکی برای بازدارندگی متجاوزان را نداشت، بگونه‌ای که هم‌پیوندی ظفرنمون جهان‌بینی روسی و ایده سوسیالیستی از هم گسست.

اکنون، تمدن غرب برای پیروزی سعی می‌کند تا حد امکان افراد غربی‌اندیش را در بین شهروندان روسیه و بلاروس آموزش دهد. تجربه انقلاب‌های رنگی نشان داده است که حتی یک اقلیت کوچک، اما مهاجم غرب‌گرا می‌تواند قدرت را در یک کشور دارای توانمندی نظامی قدرتمند به دست بگیرد.

فدراسیون روسیه برای حفظ استقلال خود به تربیت نسل جوان روسی‌اندیش، تشویق روسی‌گرایی در

جامعه و کاهش تعداد همدستان غربی‌اندیش متجاوز به تبعیت از تجربه چین نیاز مبرم دارد. متأسفانه، امروز در روسیه، مقامات نظام حاکم شرایط مناسبی برای شکل‌گیری یک نیروی بالقوه با تفکر روسی برای مهار تهاجم ایدئولوژیک فراهم نمی‌آورند. بنابراین، جامعه میهن‌پرستان باید به مردم پیام‌وزد که روسی‌بیندیشند، صحبت کنند و عمل کنند.

هفتم- ماتریالیسم تاریخی علیرغم این واقعیت که رباخواران جهان به مکانیسم تکامل اجتماعی نوع بشر هجوم آورده و با تمام توان از گذار از انسان‌محوری به انسان‌گرایی جلوگیری می‌کنند، عمل می‌کند. جهان به طرز ماریپیچی توسعه می‌یابد و پیشرفت موفقیت‌آمیز چین حتی در مبارزه با بیماری همه‌گیر مؤید این امر است که آینده به سوسیالیسم تعلق دارد. اقدامات ذهنی اولتراجهانی‌گرایان با مقاومت روزافزون نیروهای کیهانی، یعنی با نیروهای مادی کشورها و مردمانی که ناقضان قوانین کیهان را مجازات می‌کنند، مواجه می‌شود. تلاش اولتراجهانی‌گرایان برای برگرداندن چرخ تاریخ به عقب و تحمیل فئودالیسم و نظام برده‌داری جدید به بشریت از طریق دیجیتال‌سازی [رقومی کردن] خنثی خواهد شد. اما از بین بردن سریع‌تر، به یک پروژه جهانی‌سازی جایگزین، یک پروژه ناظر بر نظم جدید جهانی که آینده بشریت را به عنوان وحدت تنوع، به عنوان جامعه متشکل از همه مردم و تمدن‌ها، به عنوان یک جامعه زنده هوشمند و افراد خلاق، نه به عنوان مجموعه‌ای

از ربات‌های زیستی در مکانیسم اجتماعی پروژه غربی می‌سازد، نیاز جدی دارد. میهن‌پرستان روسیه باید برای رسیدن به این هدف عالی متحد شوند.

هشتم- مهم این است بشریت توجه داشته باشد که ما در عصر فضایی جدید، در عصر اطلاعات و متفاوت با عصر صنعتی، در ارتباط نزدیک‌تر با کیهان و انرژی آن زندگی می‌کنیم. بنابراین، کسب موفقیت در مقیاس تفکر کیهانی برای مهار انرژی پایان‌ناپذیر کیهان، کلید حل بحران فراگیر جهانی و بهبود کیفیت زندگی مردم است. و فقط در این صورت مردم و تمدن‌هایی که قوانین کیهان و روش‌های استفاده از انرژی آن را فرامی‌گیرند، جایگاه شایسته خود را در جهان خواهند گرفت.

این چالش زمانه است و زمان‌شناسی سیاسی یک ابزار پاسخ شایسته به این چالش است.

در باره نویسنده:



ولادیمیر استپانویچ نیکیتین

عضو هیئت رئیسه کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه، رهبر و رئیس شورای هماهنگی جنبش سراسری «نظم روسی»، معاون دومای دولتی در دوره‌های دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم مجلس فدراسیون روسیه، نایب رئیس اول کمیته امور کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و روابط با هموطنان.

او در ۵ آوریل ۱۹۴۸ در شهر آروچکا، ولایت پسکوف، در خانواده یک نظامی و یک معلم روسی دیده به جهان گشود. در سال ۱۹۷۵ به عضویت حزب کمونیست پذیرفته شد. در سال ۱۹۷۱ با درجه ممتاز از دانشکده مهندسی حمل و نقل ریلی لنینگراد فارغ التحصیل گردید. دارای درجه مهندسی عمران و علوم

سیاسی می‌باشد. در سال ۱۹۹۰ با درجهٔ ممتاز از آکادمی علوم اجتماعی جنب کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی فارغ التحصیل شد. در سال ۱۹۹۱ از پایان‌نامهٔ دکترای خود با موضوع: «مدیریت توسعهٔ شهر در چارچوب گذار به روابط بازار» دفاع کرد. نامزد دکترای علوم اقتصادی می‌باشد.

از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲ - ریاست کمیسیون بازرسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه را بر عهده داشت.

او، نظریه‌پرداز و سازمانده جنبش سراسری «نظم روسی» و مؤلف کتاب‌های: «**توطئه علیه بشریت**»، «**روسیه، برخیز و برخیز!**»، «**دنیای روس: مشکلات و راه حل‌ها**»، «**نظم مدل روسی جهان**»، «**نجات انسان در انسان**»، «**اسرار پیروزی‌های استالین**» است.

در کنگرهٔ تأسیس جنبش «نظم روسی» در ۹ دسامبر ۲۰۱۲، وی به عنوان رئیس شورای هماهنگی آن انتخاب شد.

در اولین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه در ۲۴ فوریهٔ ۲۰۱۲، در پایان کنگرهٔ پانزدهم حزب، وی به عضویت هیئت رئیسهٔ کمیتهٔ مرکزی این حزب انتخاب شد.

منابع:

<http://irkutsk-kprf.ru/world/6810-novaya-kniga-vs-nikitina-kartina-sovremennogo-mira-v-svete-hronopolitiki.html>

<https://kprf.ru/personal/nikitin>